



اگر روح بر بدن مسلط شود شود انسان به بالاتر از بهشت هم می‌رسد

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: روح متعلق به این بدن ماست اگر روح بتواند مسلط بر این بدن شود، تمایلات دنیایش ارضا می‌شود و تمایلات آخرتش را نیز روح ارضا می‌کند. یعنی علاوه بر اینکه تمایلات دنیا ارضا می‌شود، حرکت می‌کند و با روح می‌رود و بالاخره نه فقط به بهشت، بلکه به بالاتر از بهشت خواهد رسید.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: روح متعلق به این بدن ماست اگر روح بتواند مسلط بر این بدن شود، تمایلات دنیایش ارضا می‌شود و تمایلات آخرتش را نیز روح ارضا می‌کند. یعنی علاوه بر اینکه تمایلات دنیا ارضا می‌شود، حرکت می‌کند و با روح می‌رود و بالاخره نه فقط به بهشت، بلکه به بالاتر از بهشت خواهد رسید.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مظاهری در درس اخلاق ماه رمضان بیاناتی فرموده که متن آن در پی می‌آید:

تا دیروز استفاده کردیم که ما مرکب از روح و جسم هستیم، و استفاده کردیم که روح ما از عالم ملکوت است. استفاده کردیم که این روح ما در درون ما ابزار دارد. مغز ما، دل ما و سینه ما و عمق جان ما؛ به نام فطرت، عقل، صدر و به نام قلب. استفاده کردیم که روح ما یک لشکر مجهز در درون ما دارد و آن فضائل است. همه فضائل اخلاقی از آنجا سرچشمه می‌گیرد و فرمانده کل قوا، روح ماست. و بالأخره دیروز استفاده کردیم صد و بیست و چهار هزار پیامبر هم برای تأیید روح و کمک به روح آمده‌اند تا این روح بتواند کارش را انجام دهد و ما را به سرحد کمال برساند. اما توجه به این مطلب هم دادم که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر هر کدام، اوصیا داشتند و روحانیت و مبلغ داشتند؛ و از جمله اسلام عزیز، علاوه بر آن دوازده امام، از صدر اسلام تا الان روحانیت خیلی کار کرده است و اگر بخواهیم حساب اینها را از زمان حضرت آدم تا الان کنیم، چندین میلیارد می‌شود. همه اینها به کمک روح ما آمده‌اند. همه اینها آمده‌اند به روح ما کمک کنند تا آن جنبه ملکوتی ما حرکت کند. نظیر حرکتی که پیغمبر اکرم «ص» با بُراقشان حرکت کردند و رفتند به آنجا که به جز خدا نداند؛ ما هم با بُراق و با این جسم ناسوتی حرکت کنیم و برسیم به جایی که به جز خدا نداند. خلاصه بحث این چند روز این شد.

بحث امروز به بعد راجع به بُعد ناسوتی انسان است؛ یعنی راجع به جسم ماست. اولاً توجه به این مطلب داشته باشید که این نفس ما بسیط نیست. یک قبه‌ای به نام قبه جمادی در اوست و این یک منزل است. خاک بوده است و پروردگار عالم نه تنها حضرت آدم و حوا، بلکه همه ما را از خاک آفریده است برای اینکه دانه گندم را که در خاک بیندازند، به واسطه خاک و آب است که گندم‌ها آرد می‌شوند، بعد نان می‌شوند و بالاخره به قول قرآن می‌فرماید: «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» [1]

یعنی شما را از خاک آفریدیم و این بُعد اول این جسم است که به آن جسم جمادی می‌گویند. به قول مثنوی: «از جمادی مُردم و نامی شدم». همه ما این بُعد جمادی را داریم.

بُعد دوم جسم ما، بعد نمو است، که ما از یک تک سلول، رسیده‌ایم به اینجا که من با شما حرف می‌زنم و شما هم حرف‌های مرا گوش می‌دهید. یک تک سلول بوده و نمو کرده است، که علم هنوز نمی‌داند نحوه نمو چگونه است و به آن جسم نامی می‌گویند. این بُعد نمو هم در ما هست و این جسم این دو بُعد را دارد. یکی هم بُعد حیوانی است. یعنی این جسم ما می‌تواند کار کند و می‌تواند خود را ارضا کند و بالاخره هر چیزی از حیوان برمی‌آید، از ما هم برمی‌آید و هرچه از ما برمی‌آید و روی آن قدرت داریم، همه حیوان‌ها هم قدرت دارند و حتی اراده ما. اینکه بعضی برای تمیز حیوان و انسان گفتند «متحرک بالاراده» [2] اینطور نیست، بلکه الاغ هم متحرک بالاراده است و کرم زیر زمین هم متحرک بالاراده است و هرچه حیوان‌ها دارند ما هم داریم و هرچه ما داریم، حیوان‌ها هم دارند و به این بُعد حیوانی یا جسم حیوانی می‌گویند و امتیاز ما از همه موجودات به آن بُعد ملکوتی است که به این بدن متعلق شده است و الا همه عالم وجود، هم جنبه نباتی دارند و هم جنبه نامی دارند و مثل حیوان‌ها علاوه بر این دو بُعد، بُعد حیوانی دارند و جریان خون در بدن و فعالیت بدن و اینکه بالاخره کارش را انجام می‌دهد و با اراده هم انجام می‌دهد. اما چیزی دارد که مابقی ندارند یعنی عالم نبات و جماد و عالم حیوان ندارد و آن روح ماست. لذا اهل منطق وقتی می‌خواهند انسان را تعریف کنند و جنس و وصل برایش درس می‌کنند؛ ممیز این انسان از همه مخلوقات اینجاست که حیوان ناطق است و معنای ناطق هم حیوانی نیست که حرف می‌زند، بلکه یعنی حیوانی که تمیز خوب از بد و بد از خوب می‌دهد. به عبارت دیگر حیوان ناطق یعنی حیوانی که روح دارد و آن روح جنبه ملکوتی دارد که در این هفت‌هشت ده روز، قطره‌ای از دریای فضائش را برای شما گفتم.

این روح نیز متعلق به این بدن شده است. لذا قرآن همیشه به اینکه در خارج است و این چهار بُعد را دارد، انسان می‌گوید. چیزی که هم بُعد خاکی را دارد و هم بُعد درخت و سبزی را دارد و هم بُعد حیوانی را دارد و هم یک چیزی مختص به خود را دارد که عالم وجود ندارد و آن روح است. اینست که می‌تواند انسان را به مقام‌های بالایی برساند. اما این را فراموش نکنید که در ضمن صحبت‌های قبلی گفتم همین بُعدی که ممیز انسان از سایر موجودات است، اگر بخواهد ترقی کند، به این جسم ما احتیاج دارد. احتیاج دارد به این جسمی که بُعد حیوانی و بُعد نامی و جمادی دارد. هر دو با هم حرکت می‌کنند. اگر یادتان باشد، گفتم ما اگر قائل شویم که روح قبل از بدن بوده، اما نارساست و اگر حرف صدر المتألهین را بزنیم و حرکت جوهری که روح بعد پیدا شده باشد، بالاخره به اینجا می‌رسیم که این انسان که مرکب از این چهار بُعد است، حرکت می‌کند، البته اگر در راه بیفتد و اگر بگذارند که در راه بیفتد و اگر بخواهد در راه بیفتد.

گفت جبرئلا بیا اندر پیام گفت رو رو من حریف تو نیام

آنگاه ملائکه کمک کار او هستند و به او کمک می‌کنند و افتخار هم می‌کنند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» [3]

دیروز گفتم کسانی که در راه نباشند، حطب جهنم هستند و سقوط می‌کنند؛ اما کسانی که در راه بیفتند، توفیق از خدا و همت از خودشان و زیر بار روح و آن عالم ملکوت روند؛ قرآن می‌فرماید اینها کمک‌کار دارند و خدا به آنها کمک می‌کند و به آنها توفیق می‌دهد و عنایت خاص خدا را دارند و علاوه بر این، اهل بیت «ع» کمک می‌کنند. دیروز آیه شریفه را خواندم که پیغمبر اکرم «ص» دلش برای همه می‌تپد. اگر در راه نباشیم، رنج می‌برد؛ اگر در راه نباشیم، به ما دعا می‌کند و کمک می‌کند، اما «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» [4]، به کسانی که در راهند، یک رأفت خاصی دارد. این فقط مربوط به پیغمبر اکرم «ص» هم نیست، بلکه همه ائمه طاهرين «ع» چنین‌اند.

سید بن طاوس می‌گوید در سرداب مطهر زمزمه امام زمان را شنیدم و دیدم گریه می‌کند و به شیعه دعا می‌کند که خدا خدا این شیعیان ما وابسته و دلبسته به ما هستند، خدایا! کمکشان کن. همه چهارده معصوم، اگر ما در راه باشیم، به ما کمک می‌کنند و خدا هدایت خاصه دارد.

پروردگار عالم در قرآن، سه هدایت به ما نشان می‌دهد. یک هدایت تکوینی، که دانه گندم را که در خاک می‌اندازید، چند روز که طول کشد ریشه پایین می‌رود و سبزه بالا می‌آید. حال چه کسی گفته ریشه پایین رود و سبزه بالا بیاید. به این هدایت تکوینی می‌گویند و از خداست.

وقتی فرعون از حضرت موسی پرسید خدای تو کیست؛ گفت: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [5] خدای من آنست که عالم وجود را خلق کرده و طرز زندگی را نیز به او یاد داده است. به این هدایت تکوینی می‌گویند و همه این هدایت تکوینی را دارند. چه عالم جماد باشد یا عالم نبات و حیوان باشد و یا عالم انسان باشد، یا کافر یا مؤمن باشد، این هدایت را دارد.

دوم، هدایت تشریعی است که قرآن می‌فرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» [6] که در ماه رمضان می‌خوانید: «یا علی یا عظیم...» تا می‌رسید به «هُدًى لِلنَّاسِ» و این از قرآن گرفته شده و در سوره بقره آمده است. به این هم هدایت تشریعی می‌گویند که پروردگار عالم پیامبرانی را فرستاده و روحانیت را امر کرده است که مردم را در راه بیاورند. حق را به مردم بگویند و اخلاق و احکام و اعتقادات را نیز به مردم بگویند. به این هدایت تشریعی می‌گویند.

و اما یک هدایت داریم که این مختص به متقین است. به کسانی که در راه افتاده‌اند و کسانی که جلو می‌روند تا به مطلوب و مقصود برسند. به این عنایت خاصه خدا می‌گویند.

در اول قرآن در سوره بقره آمده است: «الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» [7]

قرآنی که شکی در آن نیست، آمده و اما آن عنایت خاص قرآن برای افراد باتقواست. آن کسانی که به راستی خودشان را در راه انداخته باشند و به راستی تقید به ظواهر شرع داشته باشند که اگر متقی شدیم، اول کسی که دستان را می‌گیرد، خداست. آنگاه قرآن دستان را می‌گیرد و اسم این را «ایصال الی المطلوب» می‌گذارند.

کسی از شما می‌پرسد بازار اصفهان کجاست و شما با نشانه به او نشان می‌دهید که به فلان خیابان و فلان کوچه برو و آنگاه به بازار می‌رسی. به این «ارائة الطريق» می‌گویند. اما یک دفعه شما آدم با رحم و باتلطف و مهربانی هستید و دست او را می‌گیرید و به بازار می‌برید و بازار را به او نشان می‌دهید. به این «ایصال الی المطلوب» می‌گویند. پروردگار عالم ارائة الطريق می‌کند و قرآن فرستاده و انبیاء و اوصیا فرستاده، اما این خدا، ایصال الی المطلوب هم می‌کند. آن کسانی که در اول در هدایت تشریعی حرف خدا را بشنوند، موقع هدایت عنائی خدا می‌شود. یعنی پروردگار عالم دست آنها را می‌گیرد و آنها را به نور خود می‌رساند: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» [8]

نور، یعنی قرآن آمده است و برای افرادی که خدا از آنها راضی باشد، ایصال الی المطلوب است. آنگاه راه‌های سلامتی را یادشان می‌دهد و دست آنها را می‌گیرد و از این استکمال به آن استکمال و از این عنایت به آن عنایت می‌برد و بالاخره خدا با آنها رفیق می‌شود، همین‌طور که آنها با خدا رفیق می‌شوند و اصلاً به قول حضرت امام «ره» در درس‌های اخلاقی می‌فرمودند: اصلاً معنای اینکه «سُبُلُ السَّلَامِ» را به آنها نشان می‌دهد، نمی‌دانم و باید به آن برسیم. آنچه می‌دانیم اینست که پروردگار عالم ما را به راه سعادت هدایت می‌کند، اما اینکه این آیه می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»، کسانی که به راستی خدا از آنها راضی باشد و آنها از خدا راضی باشند، پروردگار عالم راه‌های سلامتی را به آنها نشان می‌دهد. این غیر از تشریع و غیر از ارائة الطريق است و حتی غیر از ایصال الی المطلوب است و حال دیگری است و رفاقت خداست و حالی است که خدا با بنده‌اش و بنده با خدا دارد. بنده روز به روز روشن‌تر می‌شود و دل نورانی‌تر می‌شود و پروردگار عالم هم روز به روز راه‌های سلامتی را به او می‌نمایاند. روز به روز او را به بالا می‌کشاند: «يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» [9]

این روح ما برای استکمال آمده است. البته در وقتی که روح ما استکمال پیدا کرد، جسم نیز استکمال پیدا می‌کند. اگر بخواهیم مثال عوامانه بزنیم، همین مثال بُراق و پیغمبر اکرم «ص» است. پیغمبر اکرم با بُراق به معراج رفتند. بُراق هم همراه پیغمبر به معراج رفت و جبرئیل هم به معراج رفت. اما می‌نمایاند که جبرئیل و بُراق می‌رسند به جایی که نمی‌توانند بالاتر روند و مختص به رفتن انسان پیش خدا می‌شود و مکالمه و معاشقه با خداست و درد و دل با خداست و از هر بهشتی برای این انسان

لذت‌بخش‌تر و بهتر و عالی‌تر است.

خلاصه حرف امروز این شد که این جسم ما مرکب از چهار جسم است. یکی بُعد خاکی ما که خدا ما را از خاک خلق کرده و یکی بعد نمو ما که پروردگار عالم ما را نظیر گیاه نمو داده است و می‌توانیم یک بچه یک کیلو یا دو کیلو بلکه یک تک سلول، یک آدم بزرگی شویم. یکی هم بُعد حیوانی ماست و تمایلات ما از این بُعد حیوانی است. تمام تمایلات ما از قبیل خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی و ریاست و حکومت و امثال اینها، مربوط به این جسم ماست. بله، روح نیز متعلق به این بدن ماست. اگر روح بتواند مسلط بر این بدن شود، تمایلات دنیایش ارضا می‌شود و تمایلات آخرتش را نیز روح ارضا می‌کند. یعنی علاوه بر اینکه تمایلات دنیا ارضا می‌شود، حرکت می‌کند و با روح می‌رود و بالاخره نه بهشت، بلکه به بالاتر از بهشت خواهد رسید.

و اما اگر تمرّد کند. یعنی روح متعلق به این بدن است و این بدن حرف روح را نشنود، آنگاه شر می‌شود. قرآن می‌فرماید مطلق شر است: «وَمَا أَتَّبِعْ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [10]

این بُعد حیوانی شر است و می‌رسد به آنجا که حاضر است همه چیز را فدای خودش کند. آنگاه حاضر است دو ثلث جهان را بکشد، برای اینکه بر یک ثلث جهان حکومت کند. می‌رسد به آنجا که به خاطر غریزه جنسی حاضر است بی آبروئی‌هایی انجام دهد. به خاطر ریاستش ظلم‌ها کند. این دست خودش است و اگر زیر نظر روح رود، همان حرکتی است که دیروز و امروز گفتم و اگر تمرّد کند، آنگاه «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»؛ و این بعضی اوقات می‌رسد به اینجا که نفس لوّامه و نفس مطمئنّه ندارد، بلکه نفس أمّاره که امر به سوء و امر به بدی می‌کند، می‌رسد به نفس محسّنه. یعنی ظلم می‌کند و خوشحال است که ظلم کرده و یا مال مردم را خورده و خوشحال است که مال مردم را خورده است. یا آبروی مردم را می‌ریزد و خوشحال است که تهمت زده و غیبت کرده و آبروی مردم را برده است و به این نفس محسّنه می‌گویند. و این تقصیر خود انسان است و باید نفس زیر بار بُعد ملکوتی می‌رفته و اما نرفته و خودسر شده است و قرآن می‌فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرُ أَمَامَهُ» [11] این انسان دلش می‌خواهد جلوباز باشد. دلش می‌خواهد کنترل نباشد.

روح صددرصد کنترل می‌کند و اما اگر جسم ما تمرّد روح ما کرد و حرف نشنید، این حرف نشنیدن او باعث می‌شود که «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرُ أَمَامَهُ»، یعنی می‌خواهد جلوباز باشد و ارضای غریزه جنسی کند، حال از راهی که بشود. یا ریاست‌طلبی کند و به ریاستش برسد، از هر جا که باشد. یا پول‌پرست پولی به دست آورد، از هر کجا که باشد. معلوم است که سقوط است و بدی اینجاست که سقوط می‌کند و روح نیز سقوط می‌کند، یعنی در وقتی که جهتمی شود، با روح جهتمی می‌شود و جسم فقط جهتمی نمی‌شود. اگر بهشتی باشد و حرکت، هر دو است و اگر جهتم باشد، هر دو است و روح که جنبه ملکوتی دارد، اما این انسان بدجنس می‌رساند به آنجا که همین روح را جهتمی می‌کند و همین روح را دزد و جنایتکار می‌کند.

به امیرالمؤمنین «ع» می‌گفتند این معاویه چقدر عقل و فهم و شعور دارد. می‌فرمود نگویید عقل دارد، بلکه بگویید چقدر مکار است. [12] روح او مستخدم می‌شود برای این جسم و برای اینکه خودش را بدبخت دنیا و آخرت کند.

بحث کمی مشکل بود و ناقص ماند و ادامه برای فردا که شاید بتوانم یک صفحه یا بیشتر بحث را برایتان باز کنم. این بحث‌ها ارزنده و به‌درد بخور است و اما مثل اینکه تناسب با جلسه ندارد.

پی نوشتها

[1]. فاطر، 11.

[2]. کتاب الماء، ج 1، ص 71.

[3]. فصلت، 30 و 31.

[4]. التوبة، 128.

[5]. طه، 50.

[6]. البقرة، 185.

[7]. البقرة، 1 و 2.

[8]. المائدة، 15 و 16.

[9]. فاطر، 10.

[10]. یوسف، 53.

[11]. القیامة، 5.

[12]. رک: نهج البلاغه، خطبه 200؛ الکافی، ج 1، ص 11.